





# نگرشی نو بر هنر معاصر

سهراب هادی



۱۴۰۰

سرشناسه	: هادی، سهراب، ۱۳۳۶
عنوان و نام پدیدآور	: نگرشی نو بر هنر معاصر / سهراب هادی
مشخصات نشر	: تهران: رایاگرافیک، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	: ۳۲۴ ص
شابک	: ۹۷۸-۶۲۲-۹۸۳۴۹-۱-۶
وضعیت فهرست‌نویسی	: فهرست‌نویسی قبلی
یادداشت	: کتابنامه: ص. [۳۱۵] - ۳۲۳
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۸۴ ن ۸/۵۲ / ۸۸۶۴۹۰ NA
رده‌بندی دیویی	: ۷۰۹/۰۴
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۰۲۰-۷۸



## نگرشی نو بر هنر معاصر

سهراب هادی

ناشر: رایاگرافیک

نوبت چاپ: سوم - ۱۴۰۰

(با اصلاحات و ویرایش جدید)

چاپ و صحافی: رایاگرافیک

شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه

قیمت: ۱۹۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۸۳۴۹-۱-۶

نگرشی نو بر هنر معاصر



## فهرست مندرجات

۱

□ کلام نخست ..... ۹

۲

□ اندیشه‌های هنرمندان و آثارش بر فرهنگ ملل ..... ۳۱

۳

□ حقیقت در ساحت اجتماعی هنر ..... ۵۹

۴

□ زمان و زیبایی‌شناسی ..... ۹۳

۵

□ هنر، تخیل و حقیقت ..... ۱۳۱

۶

□ جامعه‌شناختی هنر نوین ..... ۱۹۷

۷

□ هنر، شأن و مقام محتوی ..... ۲۵۱

□ بن‌نوشت‌ها ..... ۳۱۳





۱

کلام نخست



آنچه در این مضمون پی گرفته می‌شود، نگرشی است از بنیان و اساس جامعه‌شناسانه بر کلیت و مجموعه فعالیت‌های ذهنی و ایجاد روابط متقابل که تمام پیوستگی آنها مجموعه‌ای را در عرصه هویت فکری پی می‌ریزد که در ساحتی اندیشمندانه، هنر نام دارد.

در این بینش، همه آنچه مورد نظر نگارنده است بررسی و نگاه به مجموعه یک اثر خاص نمی‌باشد، بلکه آنچه به جهت جستجو در خویشتن بشر به معنا و ژرفنگری انسانی نگاه دارد، شناخت ماهیت و اسکلت وجودی و مکان تراوش تفکر است. از حیث ماهیت‌شناسی در بررسی ارزش هنر و ارزیابی مسأله اصالت در هنر که بگذریم، روش برخورد جامعه‌شناسانه در هنر برگرفته از زاویه نگرش خاص هنرمندانه با توجه به واقعیت‌های اجتماعی است.

در این اجمال، آنچه موردنظر است از یک سو، ماهیت‌شناسی بینش هنرمندانه است و از سوئی دیگر، بررسی

عرضه یک اثر هنری در دهه‌های اخیر با عنوان نظریه یا تئوری اصالت هنر که تبیین‌کننده موجودیت هنر معاصر می‌باشد، این تئوری با توجه به واقعیت معنایی آن و کوشش‌هایی که در مسیر رخدادهای پوسته‌ای جامعه، رخ می‌دهد در روال ویژه آن، منجر به رد روابط فرهنگی بیگانه می‌گردد.

طرح اولیه این تئوری در جامعه‌شناسی فرهنگ معاصر، بازده فعالیت‌های فکری عموم جامعه است که با نگرشی بر خویشتن، جنبه علمی حرکت فرهنگی پویا را تبیین می‌کند، و در ازاء رفتار متقابل فرد و جامعه، به عنوان اصل قانون نظام‌دهنده تفکر فرهنگی، جای ویژه‌ای را در ایجاد اساس بیش هنرمندانه قوت می‌بخشد، که در نهایت، تعبیر هنرمندانه فرهنگ‌شناسی را با توجه به برآیند این دو وجه که از معادل‌های عمومی، در تئوری ذهن به همراه خواهد داشت.

این نگرش، استدلال زیبایی‌شناسانه‌ای را از نظر ریشه‌یابی زیبایی در هنر به چیزی محسوب می‌کند که نه بی‌فایده باشد و نه اندیشه‌ای مرده را ترویج کند. بنابراین، با توجه به اصل فوق، آنچه از ذهن بگذرد، ایجادکننده ارتباط و اصل معنای تفکری نو، با توجه به واقعیت اندیشه در هنر معاصر است، زیرا عمل تقابل بر فراز اندیشه صورت پذیرفته و هیچگاه تجمعی سازمان یافته از صورت‌های تصویری و صورهای شخص به صورت کاخی بنا شده بر ایجاد ضوابط

فرد و جامعه، با مقیاس‌های جامعه‌شناسانه برقرار نمی‌گردد. از رابطه‌ای که بین افراد در مقیاس‌های گوناگون اندیشه‌ای واقع می‌گردد، صورت حقیقت جامعه‌شناسانه هنر بیشتر مشابه واقعیت دیگر تفکر هنرمندان‌ای است که هر واقعه اجتماعی را پایه و اساس رخدادهای فکری می‌خوانند و با در نظر گرفتن شکل سیستم و رفتارهای شرکت‌کننده که حادث آن می‌شود بین زمان، فرد، جامعه و فرهنگ با ایجاد فواصل فکری و اندیشه‌ای در زمان، به عنوان پدیده‌ای اجتماعی، از درون آن، حقیقت هنر رخ می‌نماید و قلمرو آن به ناگزیر یک مشابهت نمادی از افکار فرد در مقیاس اجتماعی را به همراه خواهد داشت. که، در تحلیل تمامیت معنای آن به عنوان اصل اعتباری در تئوری بررسی هنر معاصر مورد نظر واقع می‌گردد.

باور یک اندیشه‌هنرمندانه بصورت یک ارزش در ایجاد هویت تدوین‌کننده بنای فکری یک جامعه، زادهٔ خلاقیت‌های اندیشه‌ای و اسطوره‌های همان جامعه است، و آنگاه که اسطوره‌ها در بیان راستین هویت تاریخی جوامع، نظرگاهی ایثارگرانه را ترویج دهند، این بنای تاریخی یک هویت هوشمندانه و قابل عرضه بر محمل فرهنگ‌های جهانی است.

چرا که در این حقیقت درخشنده و شکوفا شده، موجودیت انسان متعالی مخلوق را با تعریفی و بیانی دقیق می‌شناسیم و بیش از هر عنوان با ذهنیت هنر معاصر به آن لقب

و بیان معنایی عرضه میکنیم و با کسب وسیلهٔ ایجاد ارتباط، شکل هنری و ساخت اجتماعی هر مقطع تاریخی را در حدود بیان با گواهی صادق و هنرمندانه به ارمغان می‌آوریم.

این فرضیهٔ کلی، با توسعهٔ اندیشه، بگونهٔ نگرشی عارفانه و خارج از یک بیان صرفاً یک سویه است و به جوهر آمیخته از هویت انسانی نیز آغشته است و در حدود شناخت یک نظریه مردم‌شناسانه، به بیان نمادهای آثار اجتماعی دست می‌یابد.

هویت عرضهٔ آثار هنری و ساحت حقیقی معماری اندیشه که همواره به گزاره‌های صادقانه انسانی تعلق دارد، در زمرهٔ کوشش‌هایی است که رونق حقیقت‌خواهی روابط انسانی، اجتماعی و عناصر تشکیل دهندهٔ روح اجتماعی را بر می‌شمارد و در این زمینه تا بدانجا پیش می‌رود که از نظرگاه فرهنگی، اولین طرح حیات هنر در ایران معاصر با این بینش قوت پذیرفته و این نگرش با آنکه پژوهشگرانه است و عدم مواجهه با فرضیه زیبایی‌های بنای هنر را چکیدهٔ لاینفک فعالیت ضروری حیات فرد و اجتماع می‌داند. در واقع، هنر را جلوهٔ گریز از حقیقت خویش که عام از آن بهره‌ور نیستند، بیان می‌دارد و آن را زبان حال جمع که بازدهنده روح گروهی است و نشان از غلبهٔ انسان بر حقیقت خویش دارد، می‌خوانند.

با نظر به آنچه گذشت، در خواهیم یافت که اساس بیان یک اندیشهٔ هنرمندانه، ضمن برشمردن طبقه و حاکمیت

فکری ارزش‌های جامعه‌شناسی، یعنی بیان نظریه‌های زیبایی‌شناسانه در معماری و فرم هر اثر هنرمندانه تعبیر بیان هنرمندانه همان اثر است که از شناخت ریشه‌ها و پیدایش تفکر هنرمند برخاسته و از متن جامعه است و باید توجه متعادلی نیز به ریشه تاریخی تفکر و تصور هنرمند از جامعه داشت.

اکنون این سوال مطرح می‌گردد که اگر هنر و بیان زمان شناسانه‌اش، چیزی است قابل تأمل، چگونگی وقوع اندیشه مردمان را که لازم به تصور قبل و خروج از بحث جاری است، برای آنکه بتوانیم، زبان هنرمندان زمان قبل از اندیشه را که در تار و پود زندگی فکری هنرمند آمیخته است به معانی ارتباط نقش و ربط دهیم، این نشانه، یعنی بیان از راه ذهن، ضمن بیان تصور هنرمندانه، اندیشه‌ای است وقوع‌پذیر، که از طرفی دیگر به اقتضای محیط بیان آن تراوشی نو می‌گیرد و با گستردگی کامل، چندین پژواک را برحسب سیطره اندیشه هنرمندانه، را از بیان هنر حقیقت ترجمان خواهد کرد

در سال‌های اخیر، توجه ذهن انسان متعالی مخلوق به شناخت تاریخی خویش و دریافت‌های ماهیتی اندیشه، با توصیفی چندگونه به ارمغانی تحت‌تأثیر نگرش و نظریه حیات خویش و منشأ انسان و دلبستگی‌های شدید او به هویت فکری دوران بازشناسی معنای انسان را در توصیف

زندگی و با بهره‌برداری بیشتر از توان اندیشه در قلمروی شناخت تفکر و به صورتی نو به کار برده است که صورت و موقعیت‌های محیط پیرامون را به ارزش بیان اندیشه؛ که خصوصیت تمام عیار ارزش بشر معاصر می‌باشد. آن را، لاینفک شمرده است.

مبدأ پیدایش بیان هنرمندانه و حضور انسان خلاق را روئیتی دقیق در ابنای تاریخی آن یافت نشده است و نمی‌توان با باورهای مردم‌شناسانه آن را بر تبیین پانصد هزار سال، یا یک میلیون سال یا بیش و کم از این حدس و گمان داشت. اما، هر چه باشد. بیان در پدیده هنر و عمر زبان هنرمندانه بسیار کهن است و نقش حیات در ایجاد ارتباط ذهن در روابط انسان دیرینه و مدت طولانی‌اش هیچگاه مظهر نقش و اثر نبوده، بلکه هر گونه وقوع در سیر زندگی انسان شکل یافته، بر آن صورت نیز پذیرفته شده، و تا شکل کنونی و امروزیش.

برای بیان آنچه در ذهن به عنوان ارائه یک اثر روشن و معتقد که تکامل زیستی اندیشه را نمودار می‌گرداند نه فقط به هویت اندیشه انسان دیرین نیازمندیم، بلکه گواه حقیقت و تکامل تکوینی آن را، نقشی دیرین می‌پنداریم و در عرض کمال حیات به تکامل اندیشه سرعتی متناسب و پایدار می‌بخشیم تا تکامل سریع اجتماعی انسان را با رأی و نظر و میزان درجه‌ی تفکرش به جانشینی بقاء و تفکر معاصر سازگاری دهیم، و



شرایط حضور در محیط خود را نیز مسلم گردانیم. اما این بحث چگونه به قدمت و تأثیر ذهن بر اندیشه‌ی هنرمندان مرتبط می‌گردد، پاسخی در این سوال نهفته است که با نگرشی بر تکامل زیستی اندیشه انسان پیشین و انتقال بیان تفکر به اعتبار نسل وراثت تاریخ و انتقال بیان هویت آن به ساختمان هویت انسان امروز بقاء او را متناسب با ذات اندیشه در باور به آینده و بررسی تکامل هویت انسان اجتماعی شده که تنها وسیله‌ی پیام‌دهنده برای انتقال اندیشه و تبادل تفکر با در اختیار داشتن قراردادهای شناخته شده اجتماعی و با برخورداری از مبارزه‌ی انسان، با طبیعت طغیان‌گر که منجر به اتخاذ طریق تعلیم و آموزش اندیشه در مقابل ملایمات و ناملایمات می‌گردد، در شناخت‌شناسی انسان پارینه، این معنا به وضوح ادراک نگردیده و از طریق شبکه تفکری خویش با پیوست دادن خمیرمایه یافته‌های اندیشه‌ای در بروز ذهنیات و نگاه‌های عنوان‌گرایانه، در کل مطالعه شده، و در نتیجه‌ی یافت‌های موضوعی به علتی مشخص قابل یافت می‌باشد.

توصیف‌های پیشینه‌دار از هویت انسان به هر عنوان، عموماً از گذشته تاکنون صورت گرفته است و در کل تابع یک نظام اندیشه‌ای است که در خصوص عکس‌العمل یک هویت‌شناسی تاریخی انسان سیری جزئی داشته است و جدید

اندیشی نه تنها به مفهوم مدرنیته کردن اندیشه نیست! بلکه، برای شناخت بی‌پرده چگونگی سوابق ذهنی در اثر مطالعات تکوینی فراوان نظریه‌های کلی درباره‌ی ساختمان فکر و دستگاه ذهن از حدود تکوین و تدوین عبور کرده است که امروز در بسیاری از موارد شناخت، زمینه‌های این چرخش در ردیف مبانی شناخت تفکری صورت می‌گیرد که از پایه و بدون سابقه قبل، عدم دریافت آن، موانع فهم را ایجاد می‌نماید.

هرگاه یک اثر هنری که زاده‌ی ذهن انسان متعالی مخلوق است در ایجاد ارتباط با مخاطب میل و سوق به سمت دریافت‌های حقیقت‌جویانه داشته باشد همواره این گسترش اندیشه‌ی حقیقت‌جویی جوهره‌ی اندیشه‌ی تفکر متعالی هنرمند را در ایجاد ساخت و معماری نظر او به حفظ هویت اعتباری انسان و هنرمند کمکی شایان توجه خواهد داشت و این برداشت‌های ظاهری و صورتک‌های نقابی اندیشه هیچ‌گاه نخواهد توانست در تبیین چگونگی تعیین محتوای اندیشه هنرمند نقش حقیقت‌جوئی را بازشناسند و یا در نگرشی نو و آمرانه، هیچ‌گاه هنرمند نخواهد پذیرفت که بیان صادقانه نداشته باشد و اصول تدائی‌کننده یک ذهن هرگز در مسیر راستائی و حقیقت‌جوئی سوق نخواهد داشت. الا، به جبر نظری و انسانی، که انتقال عطش حقیقت‌جویی را با نگرشی بازبینانه به تشدید خواهد کشاند. و در توصیفی هنرمندانه که

علت وجودی چنین پنداری را مشخص می‌دارد با دسترسی به ماهیت و ذات انسان است که آن را مورد بررسی قرار می‌دهد. زیرا، آنچه در مجموعه‌ی شناخت‌ها و ماهیت تفکر انسان پیشین و معاصر نقش بسته است. عرضه‌ی نگرشی نو در مسیر بازیابی تفکر است و ارائه اثری هنرمندانه در برخورداری از آخرین معنای دست‌آوردهای علوم حقیقت‌جویی که با نگرشی بر مسائل ادیبانه و انسانی همراه است و نظری درونی به معنای ماهیت ذاتی چه بیرونی و چه درونی دارد که گفتار پیرامون هنر را سببی این چنین در پی خواهد داشت که توصیف آنها جز از زبان هنر ممکن نیست و هنر کلمه‌ای است که «وسیع» و «وسیع‌تر» گردیده و بجای رویش و روند موارد نموداری خویش نمی‌تواند که در وسعت بیشتر از یک نگاه وسیع یا دفاع وسیع، بلکه معنی وسیع در حضو دامنه شدت و ضعف بیان یک معنا که ایجادکننده‌ی روحی هشدار دهنده است. ارتباط گیرد و این ارتباط با بار عاطفی کلمه متفاوت است و با بار منفی عاطفه نیز ختشی شونده نیست.

این اختلاف ممکن است مربوط به انگیزه‌ی زندگی و یا شدت و ضعف درک از معنی زندگی بستگی داشته باشد. یکی از شیوه‌های کاملاً متفاوت که برای روشن ساختن بسیاری از آشکاری‌ها و به‌هم زدن بسیاری از ویژگی‌های

اختلاف شناسانه در پیوستگی معنا هم مقید می‌گردد. بکارگیری شیوه‌های شناخت شناسانه است که بجای هر کدام از آثار و علت‌های آن، چنانکه مشاهده کرده‌ایم، عنوان و مثال دیگری را می‌توان بر مبنای عمق و ژرفای حقیقت نهفته در پهنای بسیاری از بافت‌های زبانی در بیان بسیاری از زمینه‌های خاموش و نامفهوم در تفکرها بکار گرفته شود و یا ساکت و هم‌معنا باشد و یا با روشنی اندیشه وقوع یابد و از سوئی دیگر در کسالت سکوت هم‌معنایی با تاریکی داشته باشد که بیان این هم‌معنایی عبارتی نو را جستجو می‌کند.

آنچه، وجه امری صورت‌پذیر در چنین شرایطی است باور بر فعالیت‌های اندیشه در معنی برتری از نوع بیان است و هریک از مبلغین در جستجوی آن برای پوشش دادن آگاهانه از طریق عرضه هر یک از نهادهای فرهنگی در عنصر اندیشه گامی وسیع و پژوهشگر بر می‌دارند.

این قابلیت که همانند ساختار نهادهای تقویت‌کننده در بیان فرهنگ است، برای عبور از سنت که دست‌آویزی از رقابت‌های شغلی را به همراه آورده است معنای گردآورنده‌ای را بر قوام تشخیص، هرچقدر دقیق و منصفانه بیان می‌دارد. این عنصر، که هر یک از آنها برای بازیابی قدرت تشخیص هویت بیانی در فرهنگ و اندیشه تأثیر مستقیم دارد، ملاحظه‌کننده‌ی شیوه‌ی بیان مناسبات است و

برای فرازهای عینی آن؛ که مانده‌های پژوهشی را به دنبال دارد، هیچگاه نقش بازآفرینی نخواهد داشت و حقیقت آنکه، این معنا، از زاویه‌ی دید اثرگذاری خاصی به وجود می‌آید و برای رعایت اصول‌های بازیابی خویش که مکانیزم شباهت‌های آن را دارا می‌باشد، وضعیت تدوین‌پذیری و تعهدهای خویش را در حالیکه هواخواه نیاکان و ابناء بشرانند برای حضور موفقیت‌آمیز آنها عرضه می‌دارد، این شیوه که ردیابی‌های واقع‌بینانه دارد و برای بالا بردن شکل و فرم اندیشه‌ای که قابلیت‌هایی خارج از توان و سکوت صاحب اندیشه، در موفقیت‌های افزایشی و شکل‌پذیری دارد در حال تدوین نظام اندیشه‌ی خود بشکل طرح، این قابلیت‌ها را بررسی و تدوین می‌کند. این طرح که خود دارای جامعیت‌های مطالعه شده از طرف صاحب اثر می‌باشد، در رد یا قبول هر یک از آرمان‌های اجتماع حرکت می‌کند و شکل مرسوم خود را در روابط و مناسبات دوجانبه بین اندیشه حاکم و فضای ایجادکننده در هر اثر هنری و موضوع پیدایش و چگونگی آن ایجاد و به دو صورت کلی، قابل بررسی و مورد توجه قرار می‌دهد.

در این نظام عمومی اندیشه، که گاه حرکت و باورهای خویش را به سویی می‌نهد، هر یک از آثار بشکل قابل توجهی در رد موانع تشکیل‌دهنده‌ی شیوه پیدایش اثر

می‌تواند نقش تفهیمی خود را به وجود آورد و برای پا برجا کردن اسطوره‌ی مربوط به پیدایش فاصله که از حفظ جنبه‌ی آموزش برای عینیت بخشیدن به فرا روی‌های مردم‌پسندانانه، یک نگرشی تازه می‌جوید.

و افرادی که در قالب هر یک از این باورها به خلق آثار هنری می‌اندیشند برای نگرش‌های خویش پایه‌ای جز وقوع یک بنیان را قائل نمی‌باشند. حال فرق نمی‌کند که این اصول تحت شرایط تازه‌ی پندار، وجود یافته باشد یا اینکه ناشی از شرایط پژوهشی ذهن در قبال رخدادهای وسیع فرهنگی صورت پذیرد.

بنابراین در حالت پیدایش یک اثر هنری که در آن هنرمند، نمادهای اندیشه‌ی خویش را ظاهر و برای بیان‌نگری خویش از محدوده‌ی اندیشه به تعلق‌پذیری تغییر می‌یابد، دارای شرایط ویژه‌ای می‌باشد که برای نیل به سوی بی‌نهایت تا حد قابل پذیرشی برای تسلط و سیطره بر آن شکل‌دهی می‌کند. از آنجایی که فرهنگ و ملیت‌ها در عرضه وقایع خودباورانه‌ی هر یک از نظام‌های اندیشه‌ای به پایه‌ی تعلقات ملتی که پذیرنده معنای رفتاری خویش بوده است، صورت‌پذیر می‌گردد.

این نگرش بسان هویتی تازه برای بیان اشکال گوناگون در حالت‌های استعمارپذیری نماینده‌ی هر یک از شیوه‌های رخدادی آن است.

تجربه‌ی به‌دست آمده از این طریق دارای شیوه‌های بیانگر استعماره‌ای از هر یک از نهادهای جمعی جامعه می‌باشد، این باور در تجربه‌های به‌دست آمده از بیان‌های گسترده، مورد تحقیق است که شکل مردم‌پسندانه‌اش را در صورت آشکار و با هر یک از آثار هنری به گونه‌ی تحقیق در بیان‌ها باز می‌شناسیم، و همواره وضوح خواهد داشت.

البته به‌طور عام و برای همیشه مسأله هر یک از ارزش‌های بیان در آثار هنرمندان، شیوه‌ی بیان مناسبات ذهنی آنها را با توده و مجموعه‌ی مورد تحقیق که بستگی تام به جریان فروپاشی همه‌ی مجموعه‌ها دارد، اطلاق می‌گردد. این اثر، ناشی از تحقیق عمومی هنرمندان برای بازشناسی شیوه‌های تمدن معاصر بوده است. این، گونه‌گونی که هر یک از آثار را با شکل و تمایز خود که در نمادها جایگزین شده‌اند، در عرصه اجتماعی مثالی برای بیان مفاهیم نمادی تحقیق، دانسته‌اند و نام نمادین اعتقاد هنرمند را برای تثبیت اندیشه به او اطلاق کرده‌اند. چنین گونه‌ای از باور، که همواره آغشته به هر یک از فعالیت‌های ذهنی است و اندیشه را به طرز زیبایی در توصیف زندگی اطراف و محیط آن را بازشکافی و پی‌ریزی کرده و از دنباله‌روی هر یک از نمادها بصورت آموزش شفاهی زبان در کیفیت منعکس‌کننده‌ی آثار مؤثر بکار گرفته شده است با بروز هر یک از نمادهای فکری که در مسیر

چرخش حیات انتقالی قرار دارد. با رعایت بهره‌پذیری از انتقال بیان در هر یک از زمینه‌ها و قابلیت‌ها به استعدادهایی تعلق دارد که خود، قابلیت‌های توانای وسیله‌ی بیان بوده‌اند. این چنین نمادهای گوینده‌ای که هر یک بیانگر زبان تمامی نمادهای زیبایی هستند و تفاوت‌های قابل توجهی را در شناخت آنها قائل می‌باشیم. و، البته استعداد قابلیت‌پذیری هر یک از عناصر تشکیل‌دهنده‌ی ویژگی‌های ذهنی صاحب اثر که خود دارای انعطاف صوتی و تصویری خاص می‌باشند، برای ایجاد میزان ویژگی‌های افعال خاص که تعداد زیادی از هر یک از آنها به صورت شکل‌یافته مجرد و کاهش یافته‌ی هر زمان که حالت تبدیل به عصر امروز در زندگی یافته‌اند و فرهنگ دیگری را دارند، برای تماس هر یک از شگفتی‌ها که خودپسندانه است، اقدامی تازه می‌سازد.

آنچه از پی‌ریزی در بنیان‌های ذهنی به دست می‌آید، یک رهاورد تازه در حیات انسان معاصر نیست، بلکه پیدایش هر پدیده‌ی تفکری نوعی از استمرار حیات و تحقیق در بازتاب‌های ذهنی گذشتگان است که اصول و سیستم حیات را در سیر تاریخی آن بازشناخته‌اند و هرگاه در احوال و سرنوشت اقوام گوناگون تحقیق صورت پذیرد، نمادهای بیان اندیشه که عموماً قالب‌های ذهنی آنها را بصورت هنر و اندیشه بیان داشته‌اند، نمایان می‌سازد. بیانگری در این



نمایش، ذهنی فعال و خلاق را می‌طلبد و از آنجائی که برای عبور از مجرای حقیقت خویش تحقق‌های آرمانی جامعه را موردنظر و ترسیم قرار می‌دهد، در شکل و بیان‌های هنرمندانه‌اش نگرش‌های جدیدی را پی‌جوئی می‌کند. این هویت، خود شاخص هر یک از آرمان‌های جوامع بشری است، به‌طوری که در ایجاد ارتباط از عوامل سازنده که نهادهای جوامع را در ساختارهای هر عصر پی‌ریزی می‌کند، شکل‌دهی دارد و غالب اوقات نمادهای فکری هنرمند که برگرفته از شناخت‌های اجتماعی اوست، همان نوع از بیان‌های اندیشه‌ای و اسطوره‌ای می‌باشد و هرگاه که از مرحله‌ی تازه‌ی حیات به مرحله نواندیشی دست‌یابی داشته باشیم در مرحله‌ی انتقال که عبور از یک لایه‌ی مفاهیم اجتماعی است. به لایه‌های طبقات نواندیشانه‌ای برمی‌خوریم که در قابلیت هر یک از آنها، به عنوان نماد سازنده، بیان اندیشه‌ای نو را عرضه می‌دارند.

شکل و فرم خلاقیت، از آنجایی که منشأ پیدایش آن، نماد انسانی دارد به کارایی و بکارگیری اساس و بنیان اندیشه‌اش را خود قائم به ساخت مجموعه‌ای می‌داند که بر شکل‌پذیری از راستای ارزش تاریخی آن فائق آمده باشد. این‌گونه بیان که در نادره گفتارهای انسان، اصلی قابل پذیرش است به همراه باورهای انسانی، قوت هنری می‌یابد و هر نماد که شکل‌پذیری

خود را بر باورهای آن استوار بدارد بالاجبار تبعیت از معنای آن خواهد بود.

اصل اول، که نگارنده در عرصه‌ی تطابق ارزش‌ها و معیارهای آن، بنیانی بنا نهاده است. یک بنیان بازدارنده نیست. بلکه، خروجی است، از شکل بیرونی آن. که به همراه آورندگان، آن‌را از نگاه به تاریخ حیات بشر شکل می‌بخشد و این نوشتار بگونه‌ای قوت می‌یابد که نهاد هر جامعه را در مسیر بازیابی تعالی جویانه‌ی هر عصر به ارمغان خویش نزدیک‌تر می‌کند.

ضمن اشاره به آنچه گذشت، در این مبحث سعی شده است تا هویت، و بیان هویت، در آثار هنری مورد بحث قرار گیرد. البته، برای نیل به چنین هدفی شناخت راه و طریق و بکارگیری مفروضات اساسی که خود از نقش حساسی نیز برخوردار می‌باشند، قابل ذکر است. هر چند اشاره به حقیقتی گسترده بیان عجز نیست. اما، از آنجایی که معیار ارزش‌پذیری هویت‌های فکری را بر بنیان‌های جهان‌بینی‌ها استوار می‌دانیم، ستایش این اصل که خارج از حدود یک نماد، صورت پذیرفته است برای بازتاب آن قابل قبول نیست و در حدود پذیرش اصول با عیار بیان هویت در معماری اثرپذیرفتنی است.

اختلاف اقوام و گاه ملل براساس عدم شناخت مفاهیم از

دریافت‌های ذهنی خویش است و ناشی از عدم هماهنگی در آرمان‌هاست که در وسعت‌های تاریخی تداوم دارد. این ناپذیری‌های منسجم که پیوندهای ذهنی را رو به کنندی و تضایدهای اندیشه‌ای را رو به افزایش می‌دارد و تا بد آنجا پیش می‌رود که فرآیند هر یک از بنیان‌های اندیشه را با اصل تقابل بیان به مجادله می‌کشاند و از بیان حقیقت‌های نهفته در صورت‌های پنداری، گریز ایجاد می‌نماید. که نگارنده به تبعیت از آن در مسیر ساختار اندیشه‌ای گامی فراتر از نمادهای اجتماعی بردارد و در رد همه‌ی تبعیت‌های معنای آن که شکل بیرونی را پی‌ریزی می‌کند از عدم هماهنگی‌ها بازگویی می‌کند. این نماد، یک نماد بازدارنده است و در راه بیان هویت‌های خود که ناسازگار با محیط اجتماعی است ناپایدار می‌ماند.

هر یک از حرکت‌های آرمان‌گرایانه‌ای که دستخوش باورهای جسورانه‌ی خویش شده باشد از نگره‌ی آنها تا یک صعود دوباره، راهی وسیع و پرسنگلاخ در پیش داریم که هموار کردن هر یک از آنها با تلاش سخت توأم می‌باشد، اما در هر یک از قابلیت‌های بیانی چون بازتاب‌های نهانی عشق، انسان و حیات آرمان‌خواهانه تداوم عشق را استوار و بادوام می‌کند.

رسم اطاعت از ولی وجودی انسان، یعنی تعقل متکی به خالق که اصل تثبیت‌شده‌ی حیات انسان معقول می‌باشد را به

رسمیت شناختن و در این رهگذر با اطاعت از مبدأ آفرینش و خلقت که با واسطه به اصل حیات پیوندی ذاتی ایجاد کرده و در رد قوانین متضاد با عوامل بازدارنده‌ی مجموعه‌ی حیات سازنده‌ی انسان تضادی عمیق را نقش می‌زند. این مفهوم که ذاتاً منوط به اجرای شرع است و از اجزاء و اصول حقیقت‌های واقعیت‌پذیری است که اصل تعالی را به همراه دارند.

چنانچه، اطاعتی قابل‌پذیر نداشته باشیم، نمادهای بازدارنده‌ی حیات را به لرزشی غیرقابل تحمل تبدیل کرده‌ایم و برای از بین بردن هر یک از نمادهای آفرینش که خود سهولت آرمان‌ها را به دنبال دارد، بنیانی سست را پی ریخته‌ایم. هرگاه، از این جنبه که بیان‌های آرمان‌خواهانه اندیشمندان است نتیجه‌ای هنرمندان نگرفته باشیم! در بیان مفاهیم روشن، که شنیدن حکایت‌های تفکر حمایت‌گر از اطاعت امر خویش را به حکایت از امر دیگری سوق داده‌ایم. و این حکم، نه تنها یک حکم بازدارنده نیست! بلکه حکمی است بر مبنای بیان حقیقت انسانی و متکی به اطاعت همیشگی از اصل حقیقت. و، اصل انسانیت را بی‌قید، پذیرا شدن واقعیت حیات است که همه‌ی آنها منشأ از ذات خالق پذیرفته‌اند، پس توسل به چنین حقیقتی که نهایت یک حقیقت را سبب شده است، جز بیان بی‌نهایت‌های خواستاری خویش کاری تازه را

در پیش رو نمی‌آورد. الا، آنکه اظهار کند به آنکه، ضمیر فرمانروایی اندیشه است، که آن را صحت حقیقت‌شناسی خویش قرار داده است و از واقعیت اندیشه‌ی هنرمندان که حقیقت‌جویانه است به ابداع ساختار آن پرداخته است. و در اصل، از افزایش معنا نیز، دفاعی واقع‌گرایانه داشته است.

اما، هنرمندان همواره در بیان ساختارهای ذهنی و اندیشه‌ای خویش، که نقشی اجتماعی و گاه ضد اجتماعی را در بیان‌های هویتی ایفا کرده‌اند. حتی، در پسامدهای سخت‌گیرانه اجتماعی خویش، سخت‌گیرتر از اهل مصلحت آمده‌اند و در رد بنیان‌های اندیشه‌ای که ساختار و نمادهای اجتماعی را بر بنیان‌های شرک‌آلود و آلودگی‌های فراوان قرار داده‌اند. و با نفی و اثبات حقیقت، بس سنگین، بکوششی بزرگ دست یافته‌اند. و، با همه‌ی آنچه پیرامون چنین حقیقتی ناگفته و مخفی مانده است. جایز آنست، که از پذیرفتن فرمان حقیقت‌خواهانه و فرمایش‌های امور خلقت که یک بنای استوار بر صحت و حقیقت است را همراه با گواه ادعاهای شخصی که عموماً از مقام‌های خلقت و زعامت و پیشوایی‌ها اثبات گردیده است و شرطی است حتمی که در قبال عرضه‌ی هر یک از آنها که تعلق است صادقانه بر عدالت و صحت، حقیقت یک وادی وجودی است و استوار بر اندیشه‌ای سالم. و در نهاد، این حقیقت، این چنین اثبات می‌شود. که، تعلق

حقیقت در دوری جستن از باطل و غیر آن، صورت پذیرفته است و هیچ ساختار نظام اجتماعی، نمی‌تواند بر واقعیتی این چنین استوار باشد که با نمادهای وجودی خود، وجود آنها را، به نزدیکترین الگوی فردی تبدیل نماید.

در میان اندیشمندان و هنرمندان، برای هر یک، عموماً، حرکت بر مبنای بیان حقیقت اجتماعی که از نمادهایی سازنده و برخوردار از فلسفه حیاتی باشد. حقیقت، کلمه‌ای است ارگانیک، که از نظر بیان اندیشه‌ای به کارآمدی هر یک، که در معنا از کارآیی استواری برخوردار باشند. شکل می‌بخشد، امور حقیقت‌یابی و هر یک از موارد مشابه آن که شکل بیانی خاص دارد. در عبور از طیف حقیقت‌گرایانه‌ای آنها که عموماً شکل نمادی و ضرورتی به کار گرفته شده‌ی اندیشه را دارا می‌باشند. برای تثبیت اصل اختیارات اندیشه‌ای، گامی است فراسوی مناقشه‌ها، که در تبدیل اندیشه به اثری هنرمندانه، شکلی بیانگر به اثر خواهد بخشید.



اندیشه‌های هنرمندان و آثارش  
بر فرهنگ‌های ملل





شکل اثر هنری، در حکم بیان ارزش متعالی تفکر هنرمندانه است. و، آنجائی که در رسالت انتقال پیام، مخاطب را به تفکر دعوت می‌کند، مثل بسیاری از قله‌های مرتفع دست نیافتنی می‌ماند که ما هر چقدر میل به صعود به ارتفاع را در خود فزونی دهیم با سیر به طرف قله، فاصله‌ای طی نشده را پیش رو داریم. هر مخاطب به لحاظ اندیشه‌ی معیشت و به لحاظ دوره‌ی تاریخی تفکر جامعه‌ای که در آن سیر حیات داشته است از منظر و دیدگاهی متفاوت به آثار هنری می‌نگرد، هرگاه، در مقابل هر یک از آثار هنری بپنداریم که به رفیع‌ترین قله‌های فکری در اراییهٔ اثر هنری دست‌یابی داشته با اندیشه‌ای برداشت‌ناپذیر روبرو گشته‌ایم.

امروزه و همواره و در همه‌ی اعصار، تعبیرهای جامعه‌شناسانه از آثار هنری، با شناخت و دستاوردهای تازه‌ی بشر از نوع فرهنگی خود و در جهت بیان اندیشه‌ای تازه، در صدد بیان آخرین گفتارها و نظریه‌های کلامی و تصویری،

صورت گرفته است. این دید، هنوز به یک پایه، با همه‌ی محدودیت‌های تفکر انسان منجر نگشته و بررسی آثار هنری با مراجعه به تمام آراء منتقدان و صاحبان اندیشه با تغییر و تعبیر جامعه‌شناسی معاصر دارای بعدی معنوی و ستودنی می‌باشد. که، آمیخته است با اعتقاد و ساختارهای ذهنی جوامع گوناگون و بالاتر از ضرورت بیان هر نکته در ارائه یک اثر هنری است که خود، مستلزم دریافت‌های فکری صاحب اثر است. و هیچ جای انکار یا اثرگذاری نیست. و، درون‌کاوی متعاقب هر اثر، فارغ از جنبه‌های صوری و نظری آن پرداخته‌ی، هنرمندانه‌ای است که صاحبان اثر با ارائه آن، جذابیت‌ها و ابداع‌های اثر را تکوین بخشیده‌اند، از آنجایی که بافت‌های اندیشه‌ای در میان مفاهیم فکری، مراحل رشد و تکوین بینش‌های هنرمندانه را با گشودن راه‌های تکنیکی و با ایجاد مناسبات اجتماعی هموار می‌سازد.

ضرورت ارائه یک تصویر زیبایی شناسانه، که همواره برخاسته از مهم‌ترین و نافذترین هدف‌ها و فعالیت‌های تفکری هنرمند است تلاش فکری هنرمند را با تأثیرپذیری افسون بر انگیزش از واقعیت ظاهر و یافتن شیوه‌های فوق واقعیت در بازیابی توان حقیقت‌جویانه در هنر، میزان دسترسی فکری صاحب اثر با شناخت واقعی از حقیقت هنر، فهم حقیقت حیات را، رقم زده است.

در ساخت و معماری هر تفکر، صورت‌های هنرمندانه، شکلی تکوینی به خود پذیرفته است. اما، بازیابی حقیقت زندگی بشر، در ارائه‌های هنرمندانه، که خود کوتاه‌ترین دریافت‌های اندیشه‌ای است نه فقط کتمان ظاهر زندگی است! بلکه، تلاشی است مضاعف در بیان واقعیت بازگردانده از حقیقتی که کتمان‌ناپذیر است. که، بزرگی و هویت زندگی را بنحو تأویل و تعبیر بیان می‌کند، و در این حالت، بیان انسان است که با همه‌ی کفایت‌ها و عدم کتمان‌ها، بیشترین و در بهترین شرایط و در اوضاع آشفته‌گی نیز ساختارهای اجتماعی را با ارائه پدیده‌های نوین حیات در ارائه مفهوم و معنای آن بر متقاعد ساختن مخاطب، رنج هموارکننده‌ی روح را به دنبال دارد و این نابیادی‌ترین و نادسترس‌ترین بخش از زندگی است.

البته، تمایز بین این معنا و نگرش بر روح مروّت و فتوت برای ارائه قوانین هر چند پیچیده‌ی صرفاً تصویری هنرمندانه و بیان نوباورانه، جنبش و تکاپوهای روحی است. و، اگر فقط حرکات، نظام‌یافته‌های ذهنی صرف باشند، مطرود و درک ناکردنی باقی خواهند ماند. اما، این چنین استنباطی آشنا، فقط می‌تواند تا فاصله‌ای از زمان با عرضه‌ی نوینی از یک اندیشه، برای مخاطب قانع‌کننده باشد. و، عدم درک باور نکردنی هنر، در یک روند طولانی برای به‌دست آوردن یک نرمش روح،

ایجاد نوعی احساس است. و، هرگاه مخاطب در مسیر دریافت افکار و هدف‌هایی که هنرمند از طریق بیان آثارش سعی در عرضه‌ی آنها دارد، مفاهیم آن را، برای آگاهی خویش و مخاطب می‌تواند معیار قرار می‌دهد و حتی، او درصدد ایجاد دریچه‌ای تازه در دیدگاه هنرمندانه است و در این حال، غافل از درک حقیقت زیبایی در یک اثر هنری نخواهیم بود.

هرگاه، یک اثر و منظر هنری را به چهارچوب و یا دریچه‌ای برای رویت هستی، انسان، و آفرینش حیات، و یا سیر چگونگی آن تشبیه کرده باشیم، این دریچه، بسوی بی‌انتهایی فناپذیر باز شده است که با حضور در زاویه‌ی دید آن، قادر خواهیم بود، مقایسه صورت‌های عرضه شده در تبادل بینش هنرمند و مخاطب را در مسیری موازی با یکدیگر منطبق نمائیم.

ستایشگری و پذیرش شکل مطلوب تبلیغ و قالب‌های تندیس حیات، توانایی خداوندگان اثر را بر مخاطب بیان می‌دارد، و ناگفته نماند که بیان شیوه‌های فرم، هر کدام در جای خود به‌طور دقیق قادر هستند در هنگام طغیان و فزونی احساس با از خود بیگانگی اجتماعی هنرمند به ستیز برخیزند و هرگاه هنرمند در سیر حیات خویش همچنان با کناره‌گیری مداوم از حیات پیرامونش به منشأیی از تفکر خود دست می‌یابد. و، نگرش خود را از ظاهر اشکال عبور می‌دهد و بر آن است تا با

دستیابی‌هایی نو، نسبت به شناخت ماهیت شیئی به هدفی مستقل دست یابد. و هرگاه جوامع در شناخت‌های فکری خویش از آثار هنرمندان به بیان و ارزش درک یک معنویت وحی که برخاسته از آفرینش‌های فرهنگی هنرمند است و به‌طور عمومی جنبه‌های زیبایی‌شناسانه‌ی فردی را در طول تاریخ با کشف و شهود به رویت می‌رساند.

هنرمندان عصر تیره، در تلاشی مضاعف همواره بر آن سیر، تطور و تلاش داشته‌اند که از روزنه‌ی ارتباطی عمیق، مخاطب خویش را به منزلی روشن‌گر رهنمون باشند و از این رسالت حقیقت‌جویانه بهره‌های اندیشه‌ای برگیرند و با عرضه‌ی میدانی وسیع، جوامع مشتاق را در منظرگاهی خوش‌سیرت قرار دهند، عصر روشنگری هنرمندانه حتی در یونان نیز بوده است و بیان مفاهیم فرهنگی جامعه، کوششی همه‌جانبه و برعهده‌ی هنرمندان است که حقیقت حیات و ماهیت کشف یک نظریه را، هم در بیان عینیت و هم در عرضه‌ی معنویت با بیان ارزش‌های هنرمندانه آشکارا قلمداد کنند.

هرگونه اندیشه‌ای را که در هنر و بیان خویش بازتاب دهیم، مهم همان عیار بازتابنده‌ی معنای جامع آن است که نشأت گرفته از حقیقت حیات می‌باشد. لکن، آنچه این مهم را تابع فراموشی و ابهام کرده است نقصانی است که در بیان ارزش‌های

انسانی با تمسک به قدرت‌های سیاسی داشته‌اند. و، به همان اندازه که آغشته با نظرگاه‌های سیاسی‌اند به همان حد نیز از حقیقت و ایمان دور گشته‌اند. و، تا در آنجا که معنایی در عرصه هنر، جانبداری منافع ضد جامعه را به دنبال داشته است با درصد آگاهی کمتری از منبع با خط و خطا رو به رو گشته‌اند، و این در حالی است که وقوع یک حادثه در اندیشه هنرمندان هر عصر، عنصر تفکر هنرمندانه را با بازنگری‌های اندیشه مواجه ساخته و مباحث زیبایی‌شناسانه را بازتاب و تثبیت بخشیده است. و، وابستگی‌های اجتماعی را نیز سست و به تدریج کاملاً قطع کرده است.

هنرمند در بیان هر موضوع و در ارائه فرم و قالب‌های هنرمندانه از هر دریچه‌ای که به موضوع نگریسته باشد، باز با بیان ترجمانی ناشیانه از اندیشه و آرزویی که زبان بیان آن را جستجو کرده است روبه‌رو می‌گردد و به‌طور مطلق و روشن در مسیر دستیابی به آن، از انحنا و شکاف و جهش‌هایی هولناک پرش می‌کند.

این چنین بیان‌هایی با ایجاد شرایط مادی در گذر از یک عبور معنوی در عرضه اندیشه‌های هنرمندانه با تغییر درونی احساس همراه است و امکان تجسم و بازنگری هویت فکری خویش را در هنرمند منسوخ می‌نماید.

عبور از یک پدیده‌ی ناآشکار و محقق ساختن یک

اندیشه‌ای به ظاهر دست نیافتنی، پدیده‌ای غیرمعتبر را در شکل انتزاعی خویش بروز می‌دهد که در اندازه‌گیری نوسانات پایه‌های تفکری حتی در حوزه‌های معقولانه آن نیز سختی و دشواری‌هایی را به همراه می‌آورد. این شرایط به مجرد وقوع شرایط طبیعی آن و به مجرد درک حقیقی هنرمند، قبل از عبور به مرحله سختی در بیان تفکر، به سمت قلمروی اندیشه‌ی معنوی که فاصله بین رخداد و تفکر است سیر می‌کند و صرفاً، از این راه، با پر کردن شکاف‌های روحی با زیباترین فرم در رفع نواقص و نارسائی‌های زیبایی‌شناسانه در ارائه هر فرم هنری می‌کوشد با عرضه همه‌ی پیچیدگی‌های اندیشه انسان متعالی مخلوق و با بکارگیری فرم‌های مجرد در بیان‌های هنرمندانه به ساقط ساختن فرم‌های انتزاعی دست یابد.

با این رخدادهای و با توجه به اندیشه‌ی هنرمندانه به آگزوتیسم که در پی یافتن خویشتن خویش به گردش معنایی انسان از پیدایش تا معاصر که مظاهری از جهت معنایی برای آن قایل شده‌اند، بنگریم، این نگرش خود جوششی است بر دست‌یابی به انتهای‌ترین گنجینه نهفته در دل و سینه‌ی تاریخ هنر، که شیوه‌های دست‌یابی به معنا را با خود نگهداشته است و عرضه تصاویر موجود در محدوده‌ی کلیات و عرضه هر یک از آثار با توجه به تفاوت‌های کلی اندیشه در قرن اخیر که